

تحلیل و نقد دیدگاه سباستین گانتر^۱ درخصوص «النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ»^۲ از منظر مفسران معاصر شیعه

سید رضا مؤدب^۳

سید محمد موسوی مقدم^۴

چکیده

حضرت محمد(ص)، پیامبر اسلام در قرآن با عنوان «النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» معرفی شده است. فهم صحیح عبارت «النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» باوری قرآنی و اسلامی درباره پیامبر اسلام(ص) همواره برهانی اساسی برای مسلمانان در دفاع از اسلام بوده است. درس ناخواندگی ایشان اعتقادی ثابت و آینی استثنائی و ممتاز بر صحت نبوتش مورد اجماع و اتفاق نظر همه مسلمانان بوده است که گزارش‌های تاریخی و احادیث اسلامی نیز آن را تأیید می‌نمایند. ضمن این که برخی از خاورشناسان نیز که با دیده انتقاد به تاریخ اسلام می‌نگرند، معترف‌اند که کوچک‌ترین نشانه‌ای بر سابقه خواندن و نوشتن رسول اکرم(ص) نیافته‌اند.

این مقاله بر آن است که ضمن تحلیل و بررسی تاریخی، روایی و لغوی اصطلاح «امی»، به نقد اندیشه‌های آقای گانتر در خصوص این اصطلاح پرداخته و مفهوم «درس ناخوانده» را به معنای صحیح اصطلاح «امی» تقویت نماید. کلید واژه‌ها: نبی امی، پیامبر درس ناخوانده، امت، امّ القری، امّیون، قلم، اساطیر الاولین، املاء، خاورشناسان، سده‌های میانه.

1. Sebastian Gunther

۲. مقاله «حضرت محمد(ص) پیامبری امی و درس ناخوانده: اعتقادی اسلامی در قرآن و تفسیر قرآنی»، نوشته آقای سباستین گانتر از «مجله مطالعات قرآنی»، مرکز مطالعات اسلامی مدرسه عالی مطالعات آسیایی و آفریقایی دانشگاه لندن، جلد چهارم، چاپ اول، سال ۲۰۰۲
اخذ شده است.

۳. دانشیار دانشگاه قم

۴. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

۱. طرح مسئله

یکی از نکات روشن زندگی رسول اکرم (ص)، درس ناخوانده و مکتب نادیده بودن اوست. وی نزد هیچ معلمی، نیاموخته و با هیچ نوشته و دفتر و کتابی آشنا نبوده است و آیه ۴۸ سوره عنکبوت نیز این مطلب را تأیید می‌کند.

این مقاله به بررسی اندیشه‌های آقای گانتر درباره عبارت قرآنی «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ» پرداخته و آن را مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده است. وی دیدگاه‌های خویش را در مقاله خود با نام «محمد پیامبر امی: اعتقادی اسلامی در قرآن و تفسیر قرآنی» در هفت بخش به این شرح نوشته است:

گانتر در بخش‌های اول تا سوم مقاله خویش، مباحثی را درباره اصطلاح «امی» مطرح کرده و طی آن دیدگاه‌های گوناگون را بررسی کرده و در ادامه عباراتی قرآنی «اساطیر الاولین» و «تملی علیه» و مانند آنها را مورد بررسی قرار داده است.

در بخش‌های چهارم و پنجم ادله تاریخی و فقه‌اللغه را درباره اصطلاح «امی» بیان کرده و دیدگاه‌های مربوط را که در منابع تفسیری سده‌های میانه و کتاب‌های تاریخی حدیثی و سیره آمده، گزارش کرده است. شایان ذکر است که در این بخش‌ها نه تنها به ابعاد فقه‌اللغه و تاریخی، بلکه به جنبه‌های کلامی و ردیه نویسی اصطلاح امی نیز بذل توجه شده است.

بخش ششم این مقاله به بررسی اصطلاح «أمة» اختصاص یافته است. نامبرده در آخرین بخش مقاله خود ابراز امیدواری نموده است که این مقاله بتواند بینش‌های نوینی را درباره این موضوع فراهم آورد.

گانتر معتقد است، بررسی جامع‌تر و کامل‌تر عبارت قرآنی «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ» می‌تواند در اصل به شناخت نبوت حضرت محمد (ص) و تاریخ اسلام کمک نماید.

منتها نگارنده بر این باور است به رغم این‌که بسیاری از مطالب مندرج در مقاله گانتر مطابق با منابع اصیل روایی و تفسیری، گزارش‌های تاریخی و مباحث فقه‌اللغوی مسلمانان (اهل سنت) است، ولی در مواردی دیدگاه‌های ایشان از سوی محققان و مفسران، به ویژه مفسران معاصر شیعه، رد شده است.

۲. آسیب‌شناسی پژوهش‌های قرآنی مستشرقان

قبل از بررسی دیدگاه‌های گانتر، مناسب است، به اختصار دیدگاه مستشرقان و پژوهش‌های قرآنی آنان مورد مطالعه قرار بگیرد و آسیب‌های احتمالی آن بررسی شود؛ زیرا در قرآن پژوهی مستشرقان - حتی اگر با انگیزه‌های علمی و به دور از غرض‌وری هم باشد - باز اشکالاتی به چشم می‌خورد که برخی از مهم‌ترین آنها به این قرار است:

۱. ۲. داشتن پیش‌فرض‌های خاص

نگاه مستشرقان در مطالعات اسلامی و قرآنی، نگاهی برون‌دینی است. به عبارت دیگر، آنان با نگاه یک مسلمان به مطالعه اسلام و مسائل آن نمی‌پردازند. جهت آن این است که اعتقادی به رسالت حضرت محمد (ص) ندارند و قرآن را مولود وحی به شمار نمی‌آورند و به اعجاز آن باور ندارند (رک: علی الصغیر، ۱۰۳-۱۱۵؛ معارف، ۵۱).

۲. ۲. مراجعه به مطلق منابع اسلامی و عدم طبقه‌بندی آنها از جهت اعتبار

مستشرقان به همه منابع مسلمانان از منابع تفسیری، حدیثی، تاریخی، ادبی، کلامی، ... به طور یکسان مراجعه و بهره‌برداری می‌کنند و طبقه‌بندی خاصی از جهت کیفیت اعتبار آنها در نظر نمی‌گیرند (از جمله نک: نولدکه، ۲۴۹؛ بلاشر، ۴۹-۵۰)؛ در حالی که طبقه‌بندی منابع از لحاظ اعتبار در تحقیقات مسلمانان مورد توجه است (معارف، ۵۲).

۲. ۳. کم‌توجهی به آرا و منابع قرآنی شیعه

با توجه به فراوانی منابع اهل سنت نسبت به منابع سایر مذاهب اسلامی از جمله شیعه، مستشرقان غالباً اسلام را از طریق منابع اهل سنت مطالعه می‌کنند و درباره آن به قضاوت و داوری می‌نشینند؛ در حالی که اندیشه دینی شیعه به دلیل دو عنصر «عقل‌گرایی» و «فراگیری دانش دینی از امامان معصوم اهل بیست (ع)» دارای تفکر و برداشت و تحلیل ناب‌تر و عقل‌پسندتر راجع به مسائل اسلامی و قرآنی است و ویژگی عقل‌گرا بودن یک مستشرق غربی

باید به صورت طبیعی وی را به سوی توجّه و اهتمام بیش‌تر به نظرهای شیعه بکشاند؛ اما متأسفانه این گونه نیست (زمانی، ۴۹۸؛ معارف، ۵۳).

۲.۴. استناد زیاد به نویسندگان غربی

میزان ارزش علمی هر مقاله و کتاب به چند عامل بستگی دارد که یکی از مهم‌ترین آنها میزان مستند بودن مطالب به مآخذ معتبر اولیه است. براین اساس تحقیق و قلم زدن درباره معارف و اندیشه‌های پیروان یک دین و مذهب باید متکی بر کتاب‌های معتبر و پذیرفته شده آنان باشد. متأسفانه بسیاری از مستشرقان و نویسندگان غربی، اظهارنظرهای مهم را مستند به کتاب‌ها و آثار مستشرقان غربی نموده‌اند. طبیعی است که چنین مقاله‌ای نمی‌تواند نام «تحقیق علمی» به خود بگیرد؛ بلکه «نقل‌نامه» ای بیش‌تر تلقی نمی‌شود (زمانی، ۵۰۳-۵۰۴).

۲.۵. ضعف علمی نویسندگان و جمع‌آوری نکردن تمام اطلاعات لازم در یک زمینه

هر نویسنده ای در صورتی می‌تواند مقاله ای عالمانه بنگارد که هم اطلاعات جامعی درباره آن موضوع داشته باشد و هم اکثر منابع مهم در آن موضوع را مطالعه کرده باشد؛ اما یک مستشرق معمولاً به دلیل مسلمان نبودن و عدم حضور در فضای فرهنگ اسلامی فاقد شرط اول است؛ به علاوه، کتابخانه‌های مراکز شرق‌شناسی اروپا دارای همه منابع مهم درباره هر موضوع اسلامی و قرآنی به اندازه کتابخانه‌های کشورهای اسلامی نیست. اکنون اگر یک مستشرق با وجود این دو محدودیت قهری، خودش نیز جستجو و تتبع کامل را درباره همه مآخذ و منابع مهم موجود در کتابخانه‌های دسترسی نداشته باشد و به مطالعه برخی از آنها قناعت کند، حتماً مقاله ای خام خواهد داشت. ضعیف بودن مقاله را می‌توان در عدم ذکر برخی مطالب مهم مشاهده کرد (رضایی اصفهانی، ۶۵؛ زمانی، ۵۰۵).

۲.۶. تقدّم نقد متنی روایات بر نقد سندی آنها در کارهای مستشرقان

بعضی از مستشرقان - از جمله کایتانی و ساخت - بر این عقیده‌اند که مسلمانان به نقد متن اهتمام نداشته و تمام توجه خود را صرف نقد سند کرده‌اند (ساخت، ۲۷۹/۲؛ مهریزی، ۱۸). ضمن آن‌که اسناد نیز در اواخر قرن نخست و اوایل قرن دوم هجری شکل گرفته و همین موجب شده است که مستشرقان به روایات منقول در کتب حدیثی به دیده تردید بنگرند (نک: عجاج خطیب، ۲۵۴) و نتیجه این تردید آن‌که:

اولاً، به روایاتی که محتوی آنها خلاف پیش‌فرض‌های آنان است، مراجعه و استناد نکنند و یا آنها را مورد نقد و تشکیک قرار دهند؛
ثانیاً، به روایات ضعیف و مشکوک - گرچه متزلزل‌کننده اعتقادات مسلمانان باشد یا تعارض صریح با قرآن، روایات قطعی و موازین عقلی داشته باشد - به راحتی استناد کنند (معارف، ۵۳).

۲.۷. برداشت‌های نادرست از آیات و روایات

اشکال دیگر در تحقیقات مستشرقان به برداشت‌های نادرست آنان از برخی آیات و روایات ارتباط دارد. این امر معلول عدم آشنایی دقیق خاورشناسان با ادبیات عرب، لسان آیات و روایات، زوایای تاریخ اسلام و ابعاد فرهنگ دینی مسلمانان از یک سو (علی‌الصفیر، ۱۰۹-۱۴۲؛ حسینی طباطبایی، ۱۸۹-۲۱۱) و مراجعه نکردن آنان به همه نصوص و قرائن وارده در یک موضوع از سوی دیگر است.

اضافه بر آن در صورتی که مفهوم صحیح آیه یا حدیث با برخی از پیش‌فرض‌های خاورشناسان در تعارض باشد، آنان غالباً به سراغ برداشت‌هایی از نصوص اسلامی می‌روند که با عقاید و ذهنیاتشان هماهنگ باشد؛ مثلاً برخی از مستشرقان از جمله نولدکه و اسپرنگر بر این باورند که پیامبر به خواندن و نوشتن آشنا بود (نک: رامیار، ۵۰۶-۵۰۷).

مستشرق آلمانی «پارت» ضمن بحث در اشتقاق واژه امی از امت و توجه به تحوّل معنایی آن در اسلام و نیز نقد نظر برخی از مستشرقان مانند «فرانتس بول» می‌نویسد: «عده‌ای استدلال کرده‌اند که اطلاق لفظ امی بر محمد به این جهت است که وی نمی‌خواند و نمی‌نوشت، اما حقیقتاً لفظ «امی» ارتباطی با این مطلب ندارد؛ زیرا آیه ۷۸ سوره بقره - «و منهم

امیون لا یعلمون الكتاب الا امانی و...» که به عنوان شاهد این معنا به آن استناد شده، در واقع امیون یهود را از جهت عدم آگاهی به خواندن و نوشتن تخطئه نکرده است؛ بلکه آنان را از حیث ناآگاهی به محتوی کتاب آسمانی مورد توبیخ و سرزنش قرار می دهد (همو، ۶۴۵/۲).

با چنین برداشتی از مفهوم «امی» می توان نتیجه گرفت که پارت نسبت به تحقیقات علمای لغت، تفسیر و تاریخ و حتی آیه ۴۸ سوره عنکبوت که می فرماید: «و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب و لاتخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون»، بی اعتنا شده و با اصرار بر نظریه خود، رسول خدا(ص) را آگاه به خواندن و نوشتن توصیف می کند (نک: رامیار، ۵۰۴-۵۱۸).

۳. بررسی دیدگاه های سیاستین گانتر

اینک به بررسی و نقد دیدگاه های گانتر مؤلف مقاله مورد بحث می پردازیم. در بررسی های وی موارد ذیل قابل مطالعه و مذاقده اند:

۳.۱. ترجمه های غربی قرآن در خصوص عبارت «التبی الامی»

سیاستین گانتر در مقدمه مقاله اش می گوید: «دانشمندان سده های میانه و معاصر توجه شان را به این موضوع معطوف ساخته اند که معانی مناسبی را برای اصطلاح قرآنی "امی" همانند "عربی"، "مکی"، "آدم عامی و عادی" و "کسی که بیرو آیینی مانند یهودیت و مسیحیت نبوده" بیان کنند. این مفاهیم گوناگون در ترجمه های قرآن به زبان غربی انعکاس یافته اند که فوق العاده ارزشمند و در خور توجه است؛ زیرا از نظر بسیاری از مسلمانان و تمامی غیرمسلمانان، این ترجمه های قرآن غالباً تنها منبع دست اول اطلاعات درباره متن و پیام قرآن اند» (ص ۱-۲ مقاله ترجمه شده).

این سخن گانتر که از نظر بسیاری از مسلمانان و تمامی غیرمسلمانان، این ترجمه های موجود از قرآن به زبان غربی غالباً تنها منبع دست اول اطلاعات درباره متن و پیام قرآن اند، ادعایی نادرست است، زیرا:

اولاً، ایشان برای ادعای خویش دلیل و مدرک معتبری ارائه ننموده است.

ثانیاً، ادعای ایشان با واقعیات قطعی تاریخ اسلام در تضاد است؛ زیرا ترجمه هایی که از قرآن از سوی غربی ها صورت گرفته و اکنون نیز موجود است به چند قرن اخیر بر می گردد (زنجانی، ۶۹)؛ در حالی که از اسناد و مدارک تاریخی به دست می آید که سابقه ترجمه قرآن کریم در میان مسلمانان به عصر نزول می رسد. آورده اند که پیامبر (ص) به سلمان اجازه داد، سوره حمد را برای عده ای از ایرانیان فارسی زبان مسلمان به فارسی ترجمه کند یا در هجرت نخستین مسلمانان به حبشه جعفر بن ابی طالب، قسمتی از سوره مریم را برای نجاشی و وزرا و اعیان و شخصیت های حاضر در مجلس ترجمه کرد (معرفت، ۱۹۶-۱۹۷، ۲۰۴-۲۰۹؛ سبحانی، ۳۱۶/۱؛ مناهل العرفان، ۱۱۴/۱). پس باید اذعان کرد که این ترجمه های غربی ها از قرآن تنها منبع دست اول اطلاعات درباره متن و محتوای قرآن نیستند.

ثالثاً، تفاسیر و ترجمه های فارسی از قرآن مانند «ترجمه تفسیر طبری»، «تفسیر سورآبادی»، «تفسیر اسفراینی»، «تفسیر کشف الاسرار» و «تفسیر روض الجنان» (معرفت، ۳۹۳-۳۹۰/۲؛ ۵۵۵-۵۵۲/۲؛ ایازی، ۳۱۴-۳۱۲/۲؛ ۵۸۸-۵۹۲؛ ۴۸۶-۴۹۰؛ خرمشاهی، ۵۳۸/۲-۵۴۰؛ ۷۴۳-۷۴۱/۲؛ ۶۶۲-۶۶۱/۲) وجود دارد که پیش از این ترجمه های غربی قرآن تألیف و به رشته تحریر در آمده اند و به لحاظ تاریخی و زمانی نیز متقدم بر این ترجمه ها هستند؛ به ویژه ترجمه فارسی «تفسیر طبری» که به درخواست امیر سامانی با هدف آشنایی بیشتر ایرانیان فارسی زبان با قرآن کریم نگارش یافته، از آناری به شمار می آید که حکایت از قدمت نگارش در زمینه ترجمه قرآن دارد (عقیقی بخشنایشی، ۹۱)؛ لذا می توان گفت که منابع دست اول اطلاعات در باب متن و محتوای قرآن از همان عصر نزول قرآن در قالب شرح و توضیح لغات و عبارات قرآنی از سوی پیامبر(ص)، ائمه(ع)، صحابه، تابعین و... وجود داشته اند و پس از آن نیز نسل به نسل در میان مسلمانان به صورت تفاسیر گوناگون قرآنی مطرح بوده تا به دست ما رسیده است.

۳.۲. معنا شناسی عبارت «بالقلم»

گانتر ذیل آیات چهارم تا بنجم سوره علق آنجا که در باب معانی و مصادیق اصطلاح قرآنی «قلم» سخن می گوید، بیان می دارد: «شاید این آیات اشاره تلمیحی به فن نوشتن به عنوان یک

دیگر این که منظور این است که علوم و دانش‌ها را از این طریق و با این وسیله به انسان آموخت.

خلاصه این که طبق یک تفسیر منظور تعلیم کتابت است و طبق تفسیر دیگر منظور علمی است که از طریق کتابت به انسان رسیده است» (مکارم شیرازی، ۱۵۸/۲۷).

ایشان در جای دیگری می‌فرماید: «همه این سخنان از زبان کسی تراوش می‌کند که خودش درس ناخوانده بود؛ هرگز به مکتب نرفت و خط نوشت و این هم دلیل بر آن است که چیزی جز وحی آسمانی نیست» (همو، ۲۴/۳۶۹-۳۷۰).

علامه طباطبایی نیز ذیل این آیه می‌نویسد که حرف باء در آیه «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» سببیت را می‌رساند. خدای تعالی قرائت و یا کتابت و قرائت را به وسیله قلم بیاموخت. این جمله هم می‌تواند حالیه باشد و هم استینافیه. به هر حال آن برای تقویت روح رسول خدا(ص) و از بین بردن اضطراب آن حضرت است؛ اضطرابی که از دستور قبلی به آن جناب دست داده بود؛ چون دستور خواندن به کسی که اُمی است؛ نه سواد خواندن دارد و نه نوشتن اضطراب‌آور است. گویا فرموده‌است: کتاب پروردگارت را بخوان! کتابی را که به تو وحی می‌کند و از این فرمان اضطرابی به خود راه مده و چه جای ترسیدن است؟ در حالی که پروردگار اکرم تو آن کسی است که قرائت را به وسیله قلم به انسان آموخت؟ خوب، وقتی سواد سواددارها هم به وسیله قلمی است که او آفریده و در اختیار انسان قرار داده است تا منویات خود را بنویسند، چرا نتواند قرائت کتاب خود را بدون وساطت قلم به تو تعلیم دهد؟ آن هم با این که به تو امر کرده‌است: «بخوان» اگر تو را توانای بر خواندن نکرده بود، هرگز امر به آن نمی‌کرد» (طباطبایی، ۲۰/۳۷۱).

۳.۳. معانی مختلف «قلم» از منظر مفسران سده های میانه

گانتر در ادامه بررسی اصطلاح قرآنی «قلم»، ذیل آیه سوره قلم می‌گوید: «این آیه تلویحاً به معانی متعددی اشاره می‌کند: الف. "فن نوشتن"؛ ب. "کتب مقدّس و حیانی"؛ ج. "قلم"، که به واسطه آنها همه اعمال مردم و تقدیرهایشان ثبت و ضبط می‌شوند. مفسران سده‌های میانه توجه خاصی به معنای آخری مبذول داشته‌اند؛ یعنی خداوند قبل از آسمان و آب و زمین، قلم

توانایی و قابلیت انسان دارد که از سوی خداوند به ایشان ارزانی شده است. بنا براین، عبارت حرف اضافه‌ای «بالقلم» نه به عنوان مفعول معه (یعنی به کمک قلم)، بلکه به عنوان نوعی مفعول دوّم (یعنی قلم) فهمیده می‌شود. این عبارت نشان خواهد داد که خداوند تنها کسی است که به انسان خط و "دیگر چیزها" را که او پیش‌تر نمی‌دانست از طریق تعلیم نحوه به کارگیری قلم آموخت. از این رو، برخی مترجمان قرآن، آیه ۴ علق را این گونه ترجمه می‌کنند:

"او کسی است که (نحوه به کارگیری) قلم را تعلیم داد" (یوسف علی)؛

"کسی که تعلیم داده شد تا با قلم بنویسد" (شاکر).

با این حال، می‌توان این "آیه" را اشاره‌ای کلی به دانش وحی تلقی کرد که از سوی خداوند و از طریق کتب مقدّس به بشر ارزانی شده است. ترجمه‌های زیر را به همین منوال اند:

"او به وسیله قلم تعلیم داده شد" (آربری)؛

"او به وسیله قلم تعلیم می‌دهد" (پیکتال).

ترجمه دوّم این امکان را خواهد داد که مضامین این آموزه‌های الهی را به "لوح محفوظ" "اللّوْحُ الْمَحْفُوظُ" بیوند داد که به واسطه آن وحی به صورت نوشتاری در آسمان حفظ و نگهداری می‌شود؛ بنا براین، به صورت ملکوتی و آسمانی قرآن اشاره دارد که "صفحاتش با دستان کاتبان (مفترّ) شریف، مؤمن و پرهیزکار، و بسیار محترم، برافراشته و پیراسته نوشته شده‌اند".

به بیان دقیق‌تر، این عبارت را هم چنین می‌توان به کتب مقدّس برگرداند که در "لوح" آسمانی پدیدار شده و به انبیای قبل از [حضرت] محمّد [ص] مانند "صحف ابراهیم و موسی" نشان داده شده بود که یهودیان و مسیحیان آن را می‌خواندند: "یقرؤن الکتاب". اگرچه برخی‌شان، وقتی [حضرت] محمّد [ص] به سوی شان آمد، ایشان را تکذیب کرده بودند» (ص ۷-۸ مقاله ترجمه شده)

سخن گانتر درباره جمله «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» نقدپذیر است؛ زیرا برخی از مفسران معاصر مانند آقای مکارم شیرازی در این خصوص می‌آورد که این جمله تاب دو معنا را دارد: نخست این که خداوند نوشتن و کتاب را به انسان آموخت و قدرت و توانایی این کار عظیم را که مبدأ تاریخ بشر و سرچشمه تمام علوم و متون و تمدن هاست، در او ایجاد کرد.

را آفرید که همه حوادث و وقایع را تا روز رستاخیز می‌نویسد (اول ما خلق...: القلم). (ص ۶ مقاله ترجمه شده)

علامه طباطبایی نیز ذیل این آیه می‌فرماید: «خدای سبحان در این آیه به قلم و آن چه به قلم می‌نویسند سوگند یاد کرده است. از ظاهر سیاق بر می‌آید که منظور از "قلم"، مطلق قلم و مطلق هر نوشته‌ای است که با قلم نوشته می‌شود و از این جهت این سوگند را یاد کرده است که قلم و نوشته از عظیم‌ترین نعمت‌های الهی است که خدای تعالی بشر را به آن هدایت و به وسیله آن حوادث غایب از انظار و معانی نهفته را در درون دلها ضبط می‌کند و انسان به وسیله قلم و نوشتن می‌تواند هر حادثه را که در پس پرده مرور زمان و بُعد مکان قرار گرفته، نزد خود حاضر سازد. پس قلم و نوشتن هم در عظمت، دست کمی از کلام ندارد.» (همو، ۱۹/۳۸۳)

آقای مکارم شیرازی ذیل آیه دوم قلم می‌نویسد: «بعضی از مفسران "قلم" را در این جا به قلمی تفسیر کرده‌اند که فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن می‌نویسند و یا نامه اعمال آدمیان را با آن رقم می‌زنند؛ ولی مسلماً آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که این تفسیر بیان یکی از مصداق‌های آن است؛ همان گونه که "ما یسطرون" نیز مفهوم وسیعی دارد و تمام آن چه را در طریق هدایت و تکامل فکری و اخلاقی و عملی بشر به رشته تحریر در می‌آورند، شامل می‌شود و به وحی آسمانی یا اعمال انسان‌ها منحصر نیست» (مکارم شیرازی، ۲۴/۳۷۰).

بعضی از مفسران گفته‌اند: کلمه «ما» در جمله «و ما یسطرون» مصدریه است و مراد از آن خود نوشتن است (طوسی، ۱۰/۷۴؛ زمخشری، ۱۱۲۸). بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از قلم، قلم اعلی، یعنی قلم آفرینش است. در حدیث آمده است، قلم اولین موجودی است که خدایش آفریده و منظور از «ما یسطرون» آن اعمالی است که فرشتگان حفظه و کرام الکاتبین می‌نویسند

۱ - «ما» در «ما یسطرون» را بعضی «ما مصدریه» دانسته‌اند و بعضی «ما موصوله» و معنی دوم مناسب تر است، و در تقدیر چنین می‌باشد «و ما یسطرون»، بعضی نیز آن را به معنی «لوح» یا «کاغذی» دانسته‌اند که روی آن کتابت می‌شود، و در تقدیر «و ما یسطرون فیه» است. بعضی نیز «ما» را در این جا اشاره به ذوی العقول و کسانی که نویسندگان این سطورند دانسته، ولی همان معنی که در متن ذکر کردیم از همه مناسب تر می‌رسد (مکارم شیرازی، نمونه، ۲۴/۳۷۰).

(فخر رازی، ۱۵/۷۹-۸۰). بعضی این احتمال را هم داده‌اند که تعبیر به صیغه جمع در «یسطرون» صرفاً برای تعظیم باشد، نه کثرت (همو، ۱۵/۸۰).

ولی به نظر می‌رسد که این احتمال درست نیست و نیز بعضی احتمال داده‌اند که منظور آن چیزی باشد که در آن می‌نویسند و آن لوح محفوظ است (قمی، ۲/۳۷۹؛ صافی، ۷/۲۷۵). بعضی دیگر احتمال داده‌اند: مراد از قلم و آن چه می‌نویسند، صاحبان قلم و نوشته‌های ایشان باشد. اما همه این احتمالات با توجه به ظاهر سیاق واهی و بی‌اساس است» (طباطبائی، ۱۹/۳۸۳-۳۸۴).

۳. ۴. معنای اصطلاح «تلا» در قرآن

گانتر در خصوص اصطلاح «تلا» چنین می‌گوید: «"تلا" اصطلاح مهم دیگری است که می‌توان در دو معنای «خواندن» و «از بر خواندن» به کار برد. داستان‌های تورات و انجیل که دستوراتی در قالب مثال برای مؤمنان فراهم می‌آورند، روایت شده‌اند تا خواننده شوند یا آنها امر شدند که بخوانند و "از حفظ" بخوانند: "داستان قاییل و هابیل، نوح [ع]، ابراهیم [ع]، موسی [ع] و فرعون و به عنوان درس عبرت، داستان بلعم [باعورا] در تورات و انجیل؟] کسی که نشانه‌های الهی بدو ارزانی شد؛ اما آنها را کنار گذاشت و به بیراهه رفت» (به خاطر شهوت، غرور و تکبر به این جا رسید).

با وجود این، در شرایط کلی «تلا» غالباً به خواندن کتب مقدس (کتاب، صحف)، از بر خواندن آیات قرآن، یا خواندن قرآن اشاره دارد. «تلا علی» با تأکید بیش‌تر نشان می‌دهد که خداوند قانونی را برای مردم وضع می‌کند که آنان از طریق خواندن یا از بر خواندن، آموزه‌های کتاب مقدس را فرا می‌گیرند (ص ۸-۹ مقاله ترجمه شده).

کلام گانتر نمی‌تواند قابل قبول باشد. راغب در مفردات ذیل ماده «تلی» می‌گوید: «"تلی"؛ یعنی به طوری از او پیروی کرد که میانشان چیز دیگری حائل نبود (پیروی و متابعت بدون حائل و واسطه). این گونه پیروی، گاهی متابعت جسمی است و گاهی با اقتدا و فرمانبری در حکم، که مصدرش - تلو و تلو - است و گاهی نیز پیروی کردن از کتب نازل شده الهی است که گاهی با قرائت آنها و زمانی با فرمانبرداری از محتویات آنهاست؛ مانند امر و نهی و

که - همان گونه که همگان می‌گویند - "حافظه جمعی" مسلمانان سده‌های میانه را نشان می‌دهد، دو دیدگاه کاملاً متفاوت وجود دارد: یکی تمایل به القای این باور دارد که [حضرت] محمد (ص) دانش خواندن و نوشتن را دارد؛ دیگری آن را به شدت نفی می‌کند.

از این گذشته، این شاهد قرآنی (العنکبوت، ۴۷-۴۸) به جای این که پاسخ‌گوی آنان باشد، سوالات بیش‌تری را در این خصوص مطرح می‌کند. از یک سو، آیات الهی را شاهدیم: "ما کتاب قرآن را بر تو نازل کردیم و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی / تلو، و با دست خود کتابی نمی‌نوشتی، و گرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند..." (العنکبوت، ۴۷-۴۸).

این آیات نشان خواهد داد که [حضرت] محمد (ص) پیش از "دریافت وحی، هیچ کتاب مقدسی را نه خوانده و نه نوشته است. از سوی دیگر، آیه ۵ سوره فرقان مربوط به تلاش‌هایی است که از سوی "کافران" (در این جا: مشرکان مکه) صورت گرفته تا [حضرت] محمد (ص) را با این ادعا که او وحی الهی را مطلقاً ابلاغ نمی‌کردند، بی اعتبار و بدنام کنند: "... افسانه‌های پیشینیان (اساطیر الاولین) است که آنها را برای خود نوشته (اکتبتها) و صبح و شام بر او املا می‌شود (تملی علیه).

حتی اگر این جمله به ادعاهای ساخته شده توسط مخالفان پیامبر (ص) اشاره کند، جالب و در خور توجه است که دانشمندان مسلمان سده‌های میانه "اساطیر الاولین" را به معنای "افسانه‌های پیشینیان" یا "داستان‌های برآمده از افسانه‌ها" بیان می‌کنند. از ابن عباس بیانی نقل شده است که طبق آن، واژه مفرد "اسطوره" ظاهراً وام‌واژه‌ای "حمیری" است. طبق نظر ابن عباس، این واژه ناظر به یک "قطعه نوشته" یا "کتاب" است (و یسمون الكتاب اسطورا). افزون بر این، طبری می‌گوید که "اساطیر الاولین"، داستان‌هایی هستند که پیشینیان معمولاً در کتاب‌هایشان یادداشت می‌کردند.

از نگاهی دیگر، دانشمندان معاصر با توجه به اشتقاق "اساطیر" از واژه مفرد عربی "سَطْر" (به معنای "خط")، و بذل توجه به ریشه (س ط ر) که در دیگر زبان‌های سامی نیز به معنای "نوشتن" است، این تلقی را مورد تأیید قرار می‌دهند.

ترغیب و باز ایستادن یا هر چیز که از معانی این احکام بیان شود؛ زیرا تلاوت و پیروی اخص از قرائت و خواندن آنهاست؛ پس هر تلاوتی، قرائت است و هر خواندن و قرائتی تلاوت نیست. مثلاً، در خواندن نامه نمی‌گویند - تلوت رقتک - ولی در قرآن چیزی را که قرائت می‌کنی پیروی از آن واجب است» (راغب اصفهانی، ۷۱-۷۲).

شهید مطهری در این خصوص می‌فرماید: «کلمه "یتلو" از ماده تلاوت است. به هیچ مدرکی بر نخورده‌ایم که تلاوت به معنای خواندن از رو باشد. آن چه مجموعاً از کلمات اهل لغت و از موارد استعمال کلمه «قرائت» و کلمه «تلاوت» فهمیده می‌شود، این است که هر سخن گفتن، قرائت یا تلاوت نیست. قرائت و تلاوت در موردی است که سخنی که خوانده می‌شود، مربوط به یک متن باشد، خواه آن که آن متن از رو خوانده شود یا از بر» (مطهری، ۲۴۲/۳-۲۴۳).

آقای مکارم شیرازی نیز ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف می‌نویسد: «این که بعضی تصور کرده‌اند که آیه ۲ سوره جمعه (یتلوا علیهم آیاته...) و آیات دیگری که به این مضمون است، دلیل بر آن است که پیامبر (ص) قرآن را از روی نوشته بر مردم می‌خواند، کاملاً اشتباه است؛ زیرا تلاوت هم به خواندن از روی نوشته گفته می‌شود و هم به خواندن از حفظ» (مکارم شیرازی، ۴۰۲/۶).

آقای مصباح نیز در خصوص تلاوت و قرائت آیات قرآن به ویژه تلاوت صحف و کتب توسط پیامبر (ص) در جایی یادآور می‌شود: «اولاً، قرائت و تلاوت اعم از قرائت از روی متن کتاب و خواندن از حفظ است؛ ثانیاً، لوحه‌ها و مکتوبات وحی مادی نیست؛ ثالثاً، این تلاوت و قرائت می‌تواند به خواست خدا و به صورت خارق‌العاده صورت گرفته باشد و منافات با درس‌ناخواندگی ندارد» (مصباح یزدی، ۱۸۵/۱).

۴. ۵. معانی اصطلاحات «اساطیر الاولین»، «اکتتاب» و «املاء»

گانتز در بخش دیگری از مقاله خود که می‌خواهد برای این سؤال که «آیا حضرت محمد (ص)، قادر بر خواندن یا نوشتن بوده است یا نه؟» گواهی قرآنی بیاورد، می‌گوید: «در مجموعه‌های سنن النبی مورد پذیرش اکثریت (اهل سنت؛ یعنی "الکتب التسعة") که نه تنها منبعی تاریخی،

واژه "اکتساب" ظاهراً دو معنا دارد: الف. "یادداشت کردن". البتّه در معنایی ثانوی؛ ب. "تقاضای یادداشت نمودن از کسی". اما عبارت "تعلی علیه" به طور خاص، گویای بینش و معرفتی اساسی است. از یک سو، در منابع سده‌های میانه آمده است که عربی بودن واژه "املی" در ادوار پیش از اسلام ثابت نشده و ممکن است، اولین بار در قرآن به کار رفته باشد.

در عین حال، باره فعل "املی علی" هیچ توضیح دیگری در این منابع نیامده است. با وجود این، برخی مفسران بعدها بر آن شدند که عبارت "اساطیر... تعلی علیه" را به صورت "افسانه‌ها یا داستان‌هایی که بر [حضرت] محمد [ص] خوانده بودند"، تفسیر کنند. گزارش‌ها و روایاتی که در این باره موجودند، آشکارا نشان می‌دهند که "املی علی"، در اوایل اسلام، به معنای "املا نمودن بر کاتب" بوده است. برای نمونه، در اواسط قرن اول هجری قمری (هفتم میلادی) یکی از ناقلان روایات با دستخط خودش سنن التبی ای نوشت که یکی از صحابی پیامبر [ص]، بر او املا نمود (املی علی فکتب بیدی). «(ص ۱۱-۱۳ مقاله ترجمه شده)

دیدگاه گانتر در خصوص عبارت «اساطیر الاولین» در خور نقد است. باید گفت این که مخالفان پیغمبر (ص) و اسلام در آن تاریخ، آن حضرت را به اخذ مطلب از افواه دیگران متهم می‌کردند، مطلب صحیحی است که در آیاتی از قرآن مانند آیه پنجم سوره فرقان منعکس است؛ ولی ذکر نکاتی چند در این باره ضروری است:

اولاً، مشرکان که پیامبر (ص) را متهم کردند، به جهت آن نبود آن حضرت باسواد است و خواندن و نوشتن می‌داند و شاید کتاب‌هایی نزد خود دارد و مطالبی که می‌آورد از آن کتاب‌ها استفاده کرده است.

ثانیاً، این آیه صراحت ندارد که آنها مدعی بوده‌اند، پیغمبر خودش می‌نوشته است.

شهید مطهری نیز ذیل آیه پنجم سوره فرقان می‌فرماید: «کلمه "اکتساب"، هم به معنی نوشتن آمده است و هم به معنی "استکتاب" که عبارت است از این که شخصی از دیگری بخواهد که برای او بنویسد. ذیل آیه، قرینه است که مقصود معنای دوم است؛ زیرا مضمون آیه

این است: "آنها گفتند افسانه‌های پیشینیان را نوشته (یا دیگران برایش نوشته‌اند) پس هر بامداد و پسین بر او قرائت می‌شود". "اکتساب" را به صورت ماضی و "املاء" را به صورت مضارع آورده است؛ یعنی چیزهایی که از قبل آنها را نویسانده است. دیگران که سواد خواندن دارند، هر صبح و شام می‌آیند و بر او می‌خوانند و او از آنها یاد می‌گیرد و حفظ می‌کند. اگر خود پیغمبر (ص) خواندن می‌دانست، لزومی نداشت، بگویند، دیگران هر صبح و شام بر او املاء می‌کنند. کافی بود بگویند، خودش مراجعه می‌کند و به ذهن می‌سپارد. پس حتی کافران زورگو و تهمت‌ساز زمان پیغمبر (ص) نیز - که همه گونه تهمت به او می‌زدند: دیوانه‌اش می‌خواندند، ساحر و جادوگرش می‌نامیدند، کذابش لقب دادند، به تعلّم شفاهی از افواه دیگران متهمش کردند - نتوانستند ادعا کنند، چون خواندن و نوشتن می‌داند، محتویات کتاب‌های دیگر را به نام خودش برای ما می‌خواند» (مطهری، ۲۴۷/۳-۲۴۸).

آقای مصباح نیز در توضیح آیه پنجم سوره فرقان می‌نویسد: «این آیه اشاره به آن دارد که مخالفان بر این باور بودند که پیامبر (ص) توان خواندن و نوشتن نداشته است و از این رو از دیگران خواسته تا برایش بنویسند و بر او بخوانند» (مصباح یزدی، ۱/۱۸۱).

راغب نیز تصریح می‌کند: «"اکتساب" معمولاً درباره چیزی است که ساختگی است و به دروغ نوشته می‌شود، مثل این که در آیه "اساطیر الاولین اکتبها" (الفرقان، ۵) به آن مفهوم اشاره شده و هر جایی که در قرآن خدای تعالی اهل کتاب را ذکر می‌کند، مقصود از کتاب تورات و انجیل و هر دو قوم یهود و نصاری با هم است» (راغب اصفهانی، ۴۴۲).

شایان ذکر است آقای معرفت (ره) در توصیف مصحف حضرت علی (ع) می‌نویسد: «حضرت علی (ع) می‌فرماید: آیه‌ای بر پیغمبر (ص) نازل نشد، مگر آن که بر من خواند و املاء فرمود و من آن را با خط خود نوشتم و نیز تفسیر و تأویل، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه هر آیه را به من آموخت و مرا دعا فرمود تا خداوند فهم و حفظ آن را به من مرحمت فرماید.

از آن روز تا به حال هیچ آیه‌ای را فراموش نکرده و هیچ دانش و شناختی را که به من آموخته و نوشته‌ام، از دست نداده‌ام» (معرفت، ۸۶؛ نیز رک: بحرانی، ۱۴۲/۲-۱۴۳).

به نظر می‌رسد که به استناد روایت مزبور و روایات مشابه آن، منظور از ناقل روایت، شخص حضرت علی(ع) و کسی که بر ایشان املا می‌نمود، خود پیامبر بزرگوار اسلام(ص) می‌باشد، نه یکی از صحابی ایشان، که گاتر به استناد «مسند» احمد بن حنبل می‌گوید، املا کننده یکی از صحابی پیامبر(ص) بوده‌است، در حالی که به طور قطع خود پیامبر(ص) بوده‌است.

۳.۶. نگاهی تاریخی - فقه اللغوی به اصطلاح قرآنی «أُمِّي»، «أُمِّيُون» و «أُمَّت»

گاتر در بخش «نتایج» مقاله خود، سه نتیجه‌گیری مهم می‌نماید که هر سه قابل نقد و بررسی است. ایشان چنین می‌گوید: «بر اساس اسناد و شواهد موجود برای عبارت «النبی الامی» می‌توان نتایج زیر را استخراج نمود:

۱. در استعمال قرآنی، برای واژه مفرد «أُمِّي» و جمع «أُمِّيُون» معنای واحدی یاد نشده است؛ بلکه معانی متعددی برای آن دو یاد شده است. منتها، این معانی، با هم پیوند دارند؛ از جمله:

"هر کسی که وابسته به قوم و قبیله‌ای است که تا آن موقع هیچ کتاب مقدسی نداشتند؛"

"هر کسی که کتابی آسمانی را نخوانده، یا نفهمیده است؛"

"هر کسی که کتابی آسمانی را به وسیله کسی تعلیم یا آموزش ندیده است."

نتها، سیاق عبارات قرآنی می‌تواند تعیین کند که کدام وجه از معنا برای فهم قطعات قرآنی بهتر است.

۲. بررسی تاریخی - «فقه اللغوی» سه اصطلاح قرآنی «أُمِّي»، «أُمِّيُون» و «أُمَّت» معنای مشهور «أُمِّي» یعنی درس ناخوانده و بی‌سواد را تصدیق و تأیید نمی‌نماید؛ بلکه این تفسیر به نظر می‌رسد، رهیافتی قرآن محور را نشان می‌دهد که حلقه‌های درس مسلمانان (احتمالاً پیش از نیمه اول قرن ۸ م/ ۲ق نبوده) را رونق بخشید و بیش‌تر تحت تأثیر علمای کلام و

ردیه‌نویسان مسلمان شکل گرفته است. این یافته‌ها مبتنی بر داده‌های موجود در منابع اسلامی سده‌های میانه است. گرچه این نتایج از سوی منابع عربی مسیحیان سده‌های میانه نیز تأیید می‌شوند.

۳. اگر عبارت قرآنی «النبی الامی» آن گونه که در این جا نشان داده شد، فهمیده شود، می‌تواند به فهم تاریخ اسلام کمک نماید؛ زیرا این مقاله هر دو را مورد تأکید قرار می‌دهد:

- «خاستگاه» قومی و نژادی (عرب و عربی) و

- «اصالت» پیامبر اسلام [(ص)] (ص ۲۵-۲۶ مقاله ترجمه شده)

به نظر نمی‌رسد، مطالب مذکور صحیح باشد، زیرا:

۱. چنین نیست که هر مردمی که پیرو یک کتاب آسمانی نباشند به آنها «أُمِّي» گفته شود؛ هر چند آن مردم تحصیل کرده و باسواد باشند. این کلمه به مشرکان عرب از آن جهت اطلاق شده است که مردمی بی‌سواد بوده‌اند. آن چه مناط استعمال این کلمه درباره مشرکان عرب است، ناآشنایی آنها با خواندن و نوشتن بوده است؛ نه پیروی نکردن آنها از یکی از کتب آسمانی. به همین دلیل آن جا که این کلمه به صورت جمع آمده و به مشرکان عرب اطلاق شده، این احتمال ذکر شده است؛ اما آن جا که مفرد آمده و بر رسول اکرم(ص) اطلاق شده است، احدی از مفسران نگفته است که مقصود این است که آن حضرت پیرو یکی از کتاب های آسمانی نبوده است. در آن جا بیش از دو احتمال به میان نیامده است: یکی ناآشنا بودن آن حضرت با خط، و دیگری اهل مکّه بودن، و چون احتمال دوم به ادله قاطعی که در ادامه خواهد آمد، مردود است، پس قطعاً آن حضرت از آن جهت «أُمِّي» خوانده شده است که درس ناخوانده و خط نانوخته بوده است. (مطهری، ۳/ ۲۳۱-۲۳۲).

آن چه از اقوال قدمای مفسران و اهل لغت استفاده می‌شود، این است که این کلمه در حالت جمع (أُمِّيِين) به مشرکان عرب گفته می‌شده است. در مقابل اهل کتاب، به این علت که غالباً مشرکان عرب بی‌سواد بودند و ظاهراً این عنوان تحقیرآمیز را یهودیان و مسیحیان به آنها داده بودند. ممکن نیست مردمی فقط به خاطر این که با زبان و کتاب مخصوصی آشنایی ندارند، ولی به زبان خودشان بخوانند و بنویسند، به آنها «أُمِّيِين» گفته شود؛ زیرا به هر حال ریشه این

کلمه بنا بر این تفسیر نیز کلمه «ام» یا «امت» است و مفهوم باقی بودن به حالت اولی و مادرزادی را می‌رساند (همو، ۲۳۳/۳).

۲. در محیط حجاز به اندازه‌ای باسواد کم بود که افراد با سواد کاملاً معروف و شناخته شده بودند. در مکه که مرکز حجاز محسوب می‌شد، تعداد کسانی که از مردان می‌توانستند بخوانند و بنویسند از ۱۷ نفر تجاوز نمی‌کرد و از زنان تنها یک زن بود که سواد خواندن و نوشتن داشت (بلاذری، ۴۵۷-۴۵۸). مسلماً در چنین محیطی اگر پیامبر امی نزد معلّمی خواندن و نوشتن را آموخته بود، کاملاً معروف و مشهور می‌شد و به فرض این که نبوتش را نپذیریم، او چگونه می‌توانست با صراحت در کتاب خویش این موضوع را نفی کند؟ آیا مردم به او اعتراض نمی‌کردند که درس خواندن تو مسلم است؟

در هر حال وجود این صفت در پیامبر (ص) تأکیدی در زمینه نبوت او بود تا هرگونه احتمالی جز ارتباط با خداوند و جهان ماوراء طبیعت در زمینه دعوت او منتفی گردد.

این در مورد دوران قبل از نبوت و اما پس از بعثت نیز در هیچ یک از تواریخ نقل نشده است که او خواندن و نوشتن را از کسی فرا گرفته باشد؛ بنا بر این به همان حال امی بودن تا پایان عمر باقی ماند؛ ولی اشتباه بزرگی که باید در این جا از آن اجتناب کرد، این است که درس نخواندن غیر از بی‌سواد بودن است و کسانی که کلمه امی را به معنی بی‌سواد تفسیر می‌کنند، گویا توجه به این تفاوت ندارند. هیچ مانعی ندارد که پیامبر (ص) به تعلیم الهی، «خواندن» و یا «خواندن و نوشتن» را بداند، بی‌آن که نزد انسانی فرا گرفته باشد؛ زیرا چنین اطلاعی بدون تردید از کمالات انسانی است و مکمل مقام نبوت است (مکارم شیرازی، ۴۰۰-۴۰۱).

شهید مطهری در کتاب «پیامبر امی» خود، درباره منشأ اعتقاد مسلمانان به درس‌ناخواندگی پیامبر (ص) بر این نظر است که:

اولاً، تاریخ عرب و مکه مقارن ظهور اسلام گواه قاطع بر درس‌ناخواندگی پیغمبر است. وضع خواندن و نوشتن در محیط حجاز مقارن ظهور اسلام، آن چنان محدود بوده است که نام فرد فرد کسانی که با این صنعت آشنا بودند به واسطه کثرت اشتها در متون تواریخ ثبت شده است و احدی پیغمبر را جز آنان به شمار نیاورده است. فرضاً در قرآن اشاره و یا تصریحی به

این مطلب نمی‌بود، مسلمین مجبور بودند به حکم تاریخ قطعی قبول کنند که پیغمبرشان درس ناخوانده بوده است.

ثانیاً، مفسران اسلامی هرگز در مفهوم کلمه امی وحدت نظر نداشته‌اند؛ در صورتی که درباره درس ناخواندگی و آشنا نبودن رسول اکرم قبل از رسالت با خواندن و نوشتن، همواره وحدت نظر میان همه مفسران بلکه میان جمیع علمای اسلامی وجود داشته است و این خود دلیل قاطعی است که منشأ اعتقاد مسلمین به درس ناخواندگی رسول اکرم (ص) تفسیر کلمه امی نبوده است (رک: همو، ۲۲۵/۳-۲۲۸).

شیخ صدوق (ره) در کتاب «عیون اخبار الرضا» می‌آورد: «حضرت رضاع) در مناظره خویش با ارباب ادیان خطاب به رأس الجالوت فرمود: «از جمله دلائل صدق این پیامبر این است که شخصی بود یتیم، تهیدست، چوپان، مزدکار، هیچ کتابی نخوانده و نزد هیچ استادی نرفته بود. کتابی آورد که در آن حکایت پیامبران و خیر گذشتگان و آیندگان هستند» (صدوق، ۱۵۰/۲).

موضوع درس ناخوانده و خط نانوخته بودن پیامبر (ص) از نظر تاریخی نیز مسلم است و حتی شرق‌شناسان و مورخان غیر مسلمان نیز بر آن صحه گذارده‌اند (کارایل، تاریخ حیات پیغمبر اسلام، ۳۲؛ دورانت، ۲۱/۷؛ پورت، ۱۷-۱۸؛ دوکاستری، ۲۷؛ نیز رک: مصباح یزدی، ۱۸۱/۱).

شهید مطهری نیز بر این باور است که یکی از نکات روشن زندگی رسول اکرم (ص) این است که درس ناخوانده و مکتب نادیده بوده است؛ نزد هیچ معلّمی نیاموخته و با هیچ نوشته و دفتر و کتابی آشنا نبوده است. احدی از مورخان، مسلمان یا غیر مسلمان، مدعی نشده است که آن حضرت در دوران کودکی یا جوانی، چه رسد به دوران کهنولت و پیری که دوره رسالت است، نزد کسی خواندن یا نوشتن آموخته است و هم چنین احدی ادعا نکرده و موردی را نشان نداده است که آن حضرت قبل از دوران رسالت یک سطر خوانده و یا یک کلمه نوشته است (مطهری، ۲۰۵/۳).

خاورشناسان نیز که با دیده انتقاد به تاریخ اسلامی می‌نگرند کوچک ترین نشانه‌ای بر سابقه خواندن و نوشتن رسول اکرم (ص) نیافته، اعتراف کرده‌اند که او مردی درس ناخوانده بود

و از میان ملتی درس ناخوانده برخاست (برای آگاهی از دیدگاه های خاورشناسان، رک: همو، ۲۰۶/۳-۲۰۷).

اکثر مفسران، این نظر را که «امی» به معنای درس ناخوانده و خط نوشته است، ترجیح می دهند. گفته اند که این کلمه منسوب به «ام» است که به معنی مادر است. امی یعنی کسی که به حالت مادرزادی از لحاظ اطلاع بر خط و نوشته ها و معلومات بشری باقی مانده است و یا منسوب به «امت» است، یعنی کسی که به عادت اکثریت مردم است؛ زیرا اکثریت توده، خط و نوشتن نمی دانستند و عده کمی می دانستند، هم چنان که «عامی» نیز یعنی کسی که مانند عامه مردم است و جاهل است (راغب اصفهانی، ۱۸-۲۰؛ طوسی، ۵۵۹/۴؛ طبرسی، ۲۷۴/۱).

بعضی گفته اند: یکی از معانی کلمه «امت» خلقت است و «امی» یعنی کسی که بر خلقت و حالت اولیه که بی سواد است، باقی است و به شعری از «اعشی»، استناد شده است (طوسی، ۵۵۹/۴؛ طبرسی، ۲۷۳/۱).

به هر حال، «امی» چه مشتق از «ام» باشد و چه از «امت»، و «امت» به هر معنا باشد، معنای این کلمه درس ناخوانده است.

۳. به نظر می رسد که مراد گانتر از خاستگاه قومی و نژادی (عرب، عربی) واژه «امی»، این است که واژه «امی» منسوب به «ام القری» و «ام القری» نیز نام مکه است. این تفسیر از واژه «امی» نیز از قدیم الایام در کتب تفسیر آمده است (عیاشی، ۳۴/۲؛ طوسی، ۲۰۱/۴؛ طبرسی، ۳۲۶/۲؛ صافی، ۲۵۱/۳-۲۵۲؛ فخر رازی، ۲۵/۸-۲۶).

در چندین حدیث از احادیث شیعه نیز این احتمال تأیید شده است. هر چند خود این احادیث معتبر شناخته نشده است و گفته شده که ریشه اسرائیلی دارد (بحرانی، ۲۰۲/۴؛ حویزی، ۵۱۳/۲-۵۱۴).

شاهد مظهري نیز این تفسیر از واژه «امی» را با ادله ای که در پی می آید، رد کرده است: یکی این که کلمه «ام القری» اسم خاص نیست و بر مکه به عنوان یک صفت عام نه یک اسم خاص اطلاق شده است. «ام القری» یعنی مرکز قریه ها. هر نقطه ای که مرکز قریه هایی باشد، «ام القری» خوانده می شود. از آیه پنجاه و نهم سوره قصص معلوم می شود که این کلمه عنوان وصفی دارند، نه اسمی: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْتَغَى فِي أُمَّهَا رَسُولًا؛ پروردگار تو سوم این که اگر کلمه ای منسوب به ام القری باشد، طبق قاعده ادبی باید به جای «امی»، «قروی» گفته شود؛ زیرا طبق قاعده باب نسبت در علم صرف، در نسبت به مضاف و مضاف الیه، خاصه آن جا که مضاف، کلمه «اب» یا «ام» یا «ابن» یا «بنت» باشد، به مضاف الیه نسبت داده می شود، نه به مضاف؛ چنان که در نسبت به ابوطالب، ابوحنیفه، بنی تمیم طالبی، حنفی، تمیمی گفته می شود. (رک: مطهری، ۲۳۰/۳-۲۳۱).

آقای مصباح در رد انتساب «امی» به «ام القری» افزوده است: «در ترکیب های اسنادی و مزجی به صدر (قسمت اول) آنها و در ترکیب های اضافه معنوی و اضافه بر اب و ام و ابن به عجز (قسمت دوم) آن نسبت داده می شود و به همین جهت ابی و امی در ابن عمرو و ام کلثوم

چنین نیست که مردم قریه هایی را هلاک کند، مگر آن که از قبل پیامبری در مرکز آن قریه ها بفرستد و حجّت را بر آنها تمام کند.

گفتنی است، در یکی از روایات تأیید شده است که انتساب کلمه «امی» به ام القری از این لحاظ است که وصف عام است، نه اسم خاص. آن روایت چنین است: «أَمَّا سَمَى الْأُمِّي لَأَنَّهُ كَانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَ مَكَّةَ مِنْ أُمَّهَاتِ الْقُرَى» یعنی پیغمبر از آن جهت «امی» خوانده شده است که از اهل مکه است و مکه یکی از ام القری هاست (صدوق، علل الشرایع، ۱/۱۵۱).

دیگر این که این کلمه در قرآن به کسانی اطلاق شده است که مکی نبوده اند. در آیه ۲۰ سوره آل عمران می فرماید: «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ؛ بگو به اهل کتاب و به امّیین (اعراب غیر یهودی و نصرانی) آیا تسلیم خدا شدید؟»

پس معلوم می شود، در عرف آن زمان به همه اعرابی که پیرو کتابی آسمانی نبودند، «امّیین» گفته می شده است.

بالاتر این که این کلمه حتی به عوام یهود که سواد و معلوماتی نداشتند، با این که اهل کتاب شمرده می شدند، نیز اطلاق شده است، چنان که در آیه ۷۸ سوره بقره می فرماید: «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا؛ بعضی از فرزندان اسرائیل امّی هستند، از کتاب خود اطلاعی ندارند، مگر یک سلسله خیالات و اوهام.»

بدیهی است یهودیانی که قرآن آنان را «امی» خوانده است، اهل مکه نبوده اند؛ غالباً ساکن مدینه و اطراف مدینه بوده اند.

سوم این که اگر کلمه ای منسوب به ام القری باشد، طبق قاعده ادبی باید به جای «امی»، «قروی» گفته شود؛ زیرا طبق قاعده باب نسبت در علم صرف، در نسبت به مضاف و مضاف الیه، خاصه آن جا که مضاف، کلمه «اب» یا «ام» یا «ابن» یا «بنت» باشد، به مضاف الیه نسبت داده می شود، نه به مضاف؛ چنان که در نسبت به ابوطالب، ابوحنیفه، بنی تمیم طالبی، حنفی، تمیمی گفته می شود. (رک: مطهری، ۲۳۰/۳-۲۳۱).

نادرست است و صحیح آن عمروی و کلثومی است. بر این اساس امّی در نسبت به امّ القری نادرست است و درست آن قروی است. در آیات دیگر قرآن نیز با کلمه امّی درس ناخوانده بودن افاده شده است؛ مانند آیه شریفه ۷۸ بقره که در توصیف ویژه یهودیان که اهل مکه نبودند، می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا؛ برخی از آنان درس ناخوانده‌اند؛ از کتاب (تورات) جز آمال و آرزوهایی بیهوده نمی‌دانند». دلیل درس ناخوانده بودن پیامبر(ص) فقط اطلاق کلمه امّی بر آن حضرت نیست و در روایات و آیات دیگر و نقل‌های تاریخی (رک: احمدی میانجی، ۸۵/۱-۸۷) به روشنی از آن سخن به میان آمده است «مصباح یزدی، ۱۸۲/۱-۱۸۳).

در تکمیل دلایل مزبور باید گفت: علت این که کلمه «امّی» از ریشه «امّ القری» شناخته نشده است، با این که به صورت احتمال همواره آن را ذکر کرده‌اند، اشکالات فراوانی است که در این معنی وجود داشته است.

مؤید این مدعا این است که در برخی استعمالات دیگر این کلمه که در روایات یا تواریخ ضبط شده است، مفهومی جز «درس ناخوانده» ندارد؛ مثلاً، از خود پیامبر اکرم(ص) روایت شده است: «نحن امة امّیه لانقرء ولا نکتب؛ ما قومی امّی هستیم که نه می‌خوانیم و نه می‌نویسیم» (ابوالفتوح رازی، ۴۳۱/۹؛ مجلسی، ۳۵۹/۱۶).

ممکن است گفته شود، در روایت که از ائمه اهل بیت(ع) نقل شده، صریحاً تفسیر «امّی» به درس ناخوانده، نفی گردیده است و تنها به معنی کسی که به «امّ القری» یعنی مکه منسوب است، تفسیر شده است (بحرانی، ۲۰۲/۴؛ حویزی، ۵۱۳/۲-۵۱۴).

در پاسخ باید گفت: «یکی از این دو روایت به اصطلاح «مرفوعه» است و سند آن فاقد ارزش، و روایت دوم از «جعفر بن محمد صوفی» نقل شده است که از نظر علم رجال شخص مجهولی است» (خونی، ۹۴/۵-۹۶؛ تستری، ۶۸۷/۲-۶۸۸).

۴. نتایج

از آن چه گذشت مطالب ذیل قابل استنتاج است:

۱. رسول اکرم(ص) به حکم تاریخ قطعی و به شهادت قرآن و به حکم قرائن فراوانی که از تاریخ اسلام استنباط می‌شود، لوح ضمیرش از تعلّم و آموختن از بشر پاک بوده است. او انسانی است که جز مکتب تعلیم الهی مکتبی ندیده و جز از حق، دانشی نیاموخته و دیگری در پرورشش دخالت نداشته است.

۲. هیچ گونه دلیل معتبری وجود ندارد که پیامبر(ص) قبل از نبوت یا بعد از آن چیزی را خوانده یا نوشته باشد؛ ولی ادله به دست آمده قدرت خواندن و نوشتن به صورت خارق العاده پس از بعثت پیامبر(ص) را نفی نمی‌کند. البته دلیل عقلی و قرآنی روشنی بر این قدرت یا اعمال آن پس از بعثت در دست نیست.

۳. اشتباه بزرگی که باید از آن اجتناب کرد، این است که درس نخواندن، غیر از بی سواد بودن است و کسانی که کلمه «امّی» را به معنای «بی سواد» تفسیر می‌کنند، گویا توجه به این تفاوت ندارند. هیچ مانعی ندارد که پیامبر(ص) به تعلیم الهی، «خواندن» یا «نوشتن» را بداند، بی آن که نزد انسانی فرا گرفته باشد؛ زیرا چنین اطلاعی بدون تردید از کمالات انسانی است و مکمل مقام نبوت است.

۴. آن چه از اقوال قدامی مفسران و اهل لغت استفاده می‌شود، این است که واژه «امّی» و در حالت جمع «امّیین» به مشرکان عرب اطلاق شده است. در مقابل اهل کتاب، به این علت که اغلب مشرکان عرب، بی سواد بودند، نام تحقیرآمیز «امّی» را به آنها داده بودند. آن چه مناط استعمال این کلمه به مشرکان عرب است، ناآشنایی آنها به خواندن و نوشتن بوده است؛ نه پیروی نکردن آنها از یکی از کتب آسمانی. به همین دلیل آن جا که این کلمه به صورت جمع آمده و به مشرکان عرب اطلاق شده است، این احتمال ذکر شده است؛ اما آن جا که مفرد آمده است و بر رسول اکرم(ص) اطلاق شده است، چنین احتمالی ذکر نشده است.

۵. تحلیل‌هایی که گانتر به عنوان یک مستشرق قرآن پژوه در مقاله خود ارائه داده، ناقص و دارای اشکالاتی است؛ از جمله: داشتن پیش فرض‌های خاص، مراجعه به مطلق منابع اسلامی و عدم طبقه بندی آنها از جهت اعتبار، کم توجهی به آرا و منابع قرآنی شیعه، جمع آوری نکردن تمام اطلاعات لازم در مورد موضوع مورد بحث، برداشت‌های نادرست از آیات و روایات، و استناد زیاد به نویسندگان غربی.

کتاب‌شناسی

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، دار القرآن الکریم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۶ش
- ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرایع، تصحیح حسین اعلمی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۸ق
- همو، عیون اخبار الرضا، تصحیح حسین اعلمی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۴ق
- احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول(ص)، مؤسسه فرهنگی دار الحدیث، قم، چاپ اول، ۱۹۹۸م
- اسفراینی، شاهفور بن طاهر، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵ش
- ایازی، محمد علی، المفسرون حیاتهم و منهجهم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳ش
- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۳۹۸ق
- بلاشر، رزی، در آستانه قرآن، ترجمه محمود رامیار، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، [بی جا]، ۱۳۶۵ش
- بورت، جان دیون، عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه غلامرضا سعیدی، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ سوم، ۱۳۴۴ش
- تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق
- حسینی بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، مؤسسة البعثة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۹ق
- حسینی طباطبایی، مصطفی، نقد آثار خاورشناسان، انتشارات جایخش، [بی جا]، ۱۳۷۵ش
- خرمشاهی، بهاء الدین، دانشنامه قرآنی و قرآن پژوهی، انتشارات دوستان [و] ناهید، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷ش
- دورانت، ویل، قصة الحضارة، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۸ق
- دوکاستری، کنت هنری، اسلام - افکار و اندیشه ها، ترجمه سید محمد قمی فاطمی، چاپخانه خاور، تهران، چاپ اول، ۱۳۰۹ش

- رازی، ابوالفتح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، آستان قدس رضوی بنیاد پژوهش های اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشلی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، [بی تا]
- رامیار، محمود، تاریخ قرآن، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ش
- زرقانی، محمد عبدالعظیم، مناهل العرفان فی علوم القرآن، دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۲۳ق
- زمانی، محمد حسن، مستشرقان و قرآن: نقد و بررسی آراء مستشرقان درباره قرآن، مؤسسه بوستان کتاب، قم، چاپ اول، ۱۳۸۵ش
- زمخشری، محمود بن عمر، تفسیر الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۲۳ق
- زنجان، ابوعبدالله، تاریخ القرآن، تحقیق محمد عبد الرحیم، دار الحکمة، دمشق، چاپ اول، ۱۴۱۰ق
- سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، چاپ هشتم، ۱۳۷۲ش
- سورآبادی، عتیق بن محمد، تفسیر سورآبادی، تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۸۰ش
- طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۷ق
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان لعلوم القرآن، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ق
- طبری، محمد بن جریر، ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمایی، انتشارات طوس، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۷ش
- عجاج خطیب، محمد، السنة قبل التدوین، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ق
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق سید علی عاشور، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۲ق
- عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم، طبقات مفسران شیعه، نشر نوید اسلام، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۲ش
- علی الصغیر، محمد حسین، المستشرقون و الدراسات القرآنیة، دارالمورخ العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ق
- فخر رازی، محمود بن عمر، مفاتیح الغیب، دار الفکر، المکتبة التجارية، بیروت، ۱۴۱۴ق

فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، الصافی فی تفسیر القرآن، تحقیق سید محسن حسینی امینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷ش

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تصحیح سید طیب موسوی جزائری، منشورات مکتبه الهدی، نجف، ۱۳۸۷ق

کارلایل، توماس، تاریخ حیات پیغمبر اسلام، ترجمه ابو عبدالله زنجانی، کتابخانه سروش، تبریز، چاپ سوم، ۱۳۵۵ش

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمه الاطهار، دار احیاء التراث العربی، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ق

مصباح یزدی، محمد تقی، قرآن شناسی (۱)، تحقیق محمود رجبی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، چاپ اول، ۱۳۷۶ش

مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (۳)، انتشارات صدرا، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۵ش

معرفت، محمد هادی، تاریخ قرآن، انتشارات سمت، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۵ش

همو، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب، الجامعة الرضویة للعلوم الاسلامیة، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۷ش

مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۳ش

موسوی خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، مرکز نشر الثقافة الاسلامیة، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق

میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش

نولدکه، تئودور، تاریخ القرآن، تعدیل فریدریش شوالی، دار نشر مکتبه، درتیش، ۲۰۰۰م

مقالات

پارت، مدخل امی، دائرة المعارف الاسلامیه، دارالمعرفه، بیروت، [بی تا]

رضایی اصفهانی، محمد علی، بررسی دائرة المعارف قرآن لیدن، فصلنامه قرآن و مستشرقان، شماره ۱، ۱۳۸۵ش

ساخت، مدخل اصول، دائرة المعارف الاسلامیه، دارالمعرفه، بیروت، [بی تا]

معارف، مجید، درآمدی بر قرآن پژوهی مستشرقان و آسیب شناسی آن، فصلنامه پژوهش دینی، شماره ۹، ۱۳۸۴ش

مهریزی، مهدی، درآمدی بر مطالعات حدیثی خاورشناسان، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۲۸، ۱۳۸۲ش